

صدا یعنی روشنی

رشد دانش آموز به لواسان رفت

- گزارش از: پریسا برازنده
- عکاس: اعظم لاریجانی
- تصویرگر: سام سلماسی

سوار یک «ون» سبزرنگ شدیم و سر راه، سردبیر مجله و یکی دیگر از همکاران را هم سوار کردیم. این بار به دیدار بچه‌های لواسان رفتیم. شهری خوش آب و هوا که نزدیک تهران است. رفتیم و رفتیم تا رسیدیم به **دبستان دخترانه شهید غفاری**.

سرمقاله

وارد یک کلاس صورتی رنگ دو قسمتی شدیم. یک طرف کلاس چهارمی‌ها و یک طرف کلاس پنجمی‌ها نشسته بودند. ما یک راست رفتیم و روی نیمکت‌ها، کنار بچه‌ها نشستیم.

در آن مدرسه هم خیلی از بچه‌ها، عاشق لطیفه‌های مجله بودند. البته همه‌ی صفحه‌های مجله پر خواننده بود. بعضی‌ها کمتر و بعضی‌ها بیشتر. ما می‌خواستیم بدانیم چرا هر خواننده سراغ مطلب خاصی می‌رود.

مرضیه رحمانی گفت: «چیستان... چون بامزه است!»
همه‌ی بچه‌ها با هم گفتند: «چون اطلاعات ما را زیاد می‌کند!»

سردبیر گفت: «من می‌خواهم خیلی خصوصی بگویند که چرا چیزی را دوست دارید و چیزی را ندارید.»

کمی گم شدیم!

ما دل تو دلمان نبود که زودتر برسیم و بچه‌ها را از انتظار در آوریم. بین خودمان بماند... اولین بار بود که این مسیر را می‌رفتیم و کمی گم شدیم!

گل‌های شقایق...

- چه مدرسه‌ی قشنگی!
وقتی وارد مدرسه شدیم، این اولین جمله‌ی سردبیر بود. مدرسه در کنار یک باغچه‌ی پر از گل‌های شقایق بود. چند تا از دخترها هم اسمشان شقایق بود. سردبیر مجله گفت: «من هیچ وقت این قدر گل، یک‌جا ندیده بودم.»
خلاصه بچه‌ها و مدیر مدرسه، به گرمی از ما استقبال کردند.





همکاران کوچک رشد دانش آموز

ما گفتیم: «بچه‌ها... ما دوست داریم شما همکاران مجله باشید. کدام صفحه‌های مجله را دوست دارید خودتان کار کنید؟»
 - چیستان!
 ما گفتیم: «یک بار چیستان یکی از بچه‌ها را چاپ کردیم. کسی یادش هست؟»
 - بله... آن چیست که یک پا و هزار چشم دارد!
 وای!!!! همه برایش کف زدیم!... چه قدر خوب یادش مانده بود!
 - صفحه‌ی کاردستی.
 - جدول... یک بار به کمک پدرم یک جدول طراحی کردم.

- من چیستان را دوست دارم... چون وقتی از برادرم می‌پرسم و او جواب را نمی‌داند، خوشحال می‌شوم!
 - چون وقتی برای پدر و مادرم چیستان می‌خوانم و جواب را می‌گویم، با هم می‌خندیم.
 - کاردستی را دوست دارم... چون یاد می‌گیریم چیزهای مختلف درست کنیم.
 - لطیفه خیلی خوب است... چون می‌خنداند و شاد می‌کند و راه‌های شوخی کردن را هم به آدم یاد می‌دهد.
 ما پرسیدیم: «وقتی خودتان تنها هستید و لطیفه می‌خوانید، با صدای بلند می‌خندید؟»

- بله، من در تنهایی هم می‌خندم!
 سردبیر گفت: «نکند تعارف می‌کنید!... لطیفه‌ای که در تنهایی هم آدم را بخنداند، لطیفه‌ی خوبی است. اما به هر حال، خنده یک عمل جمعی است. ما با هم می‌خندیم تا بگوییم همه با هم یک چیز خوب را فهمیده‌ایم. پس با هم دوست هستیم.»
 بچه‌ها گفتند: «با هم خندیدن بیشتر به آدم صفا می‌دهد!»
 سردبیر گفت: «با هم خندیدن یعنی دوستی... وقتی با هم می‌خندیم، یعنی هم‌دیگر را دوست داریم. پس با هم دشمنی نداریم. یعنی شادی هم‌دیگر را می‌خواهیم. خندیدن و طنز یکی از راه‌های دور کردن دشمنی است.»

بچه‌ها صفحه‌ی حیوانات را دوست داشتند. چون چیزهای جالب و عجیبی درباره‌ی زندگی جانوران می‌گوید. یکی از بچه‌ها گفت: «از وقتی این صفحه‌ها را می‌خوانم میانه‌ام با حیوانات خوب شده!»

خواندنی‌ها

با خودمان از لوسان هم نان سوغات آوردیم!...
 نان‌های گرد و کوچک و کم نمک.
 بچه‌ها از مطالب مجله برای درست کردن روزنامه‌ی دیواری استفاده کرده بودند.
 در و دیوار پر از رشد دانش آموز بود.

بچه‌ها مشتاقانه تادم ماشین آمدند تا کتابی با امضای سردبیر داشته باشند.